

فانوس حرم



بر اساس زندگی نامه شهید مدافع حرم
محسن قانوسی

نویسنده: زینب شعبانی

با همکاری گروه فرهنگی شهید ابراهیم هادی

www.ketab.ir

کوله پستی مشکی بزرگ را آورد و شروع کرد به جمع کردن وسایل همسرش. مدام لباس‌ها را برمی داشت و دوباره زمین می گذاشت. استرس داشت، نمی دانست کدام یکی را بردارد و کدام را نگه دارد.

بلند می شد کشوی کمد را باز می کرد و دوباره می بست، کارتونهای بالای کمد را هم پایین آورد اما باز دلش نیامد، دوباره گذاشت بالا!

مدام با خودش حرف می زد. بالاخره تصمیمش را گرفت، یک دست لباس سبز سپاهی، یک دست لباس و یک جفت پوتین، نگاهم کرد: «به نظرت کافیه؟» نگاهش کردم، هیچ حرفی نداشتم.

ژاکت کاموایی سبز را برداشتم که داخل ساک بگذارد ولی دلش نیامد، می گفت: «هنوز نشستمش»، وز بوی تنش رو می ده، بین».

بالاخره ساک رو بست و گذاشت کنار دیوار. می خواست دوباره بازش کند تا خیالش راحت شود ولی ... انگار نمی توانست راضی شود، نمی خواست این بار خودش ساک محسن را ببندد.

کاش می توانست گریه کند. احساس می کرده بغض و گلویش را گرفته. ولی نمی توانست، همین هم باعث شد اعصابش حساس به هم بریزد. آخر این بار با دفعه‌های قبل خیلی فرق داشت!

دفعه‌های پیش ساک را روی دوش آقا محسن می گذاشت و از زیر قرآن ردش می کرد، کاسه آب را پشت سرش می ریخت و برای برگشتش دعا می کرد. ولی ... این بار قرار بود ساک را تحویل بچه‌های حفظ آثار بدهد تا بگذارند پشت شیشه‌های کم‌دی که روی آن نوشته بود: «شهید مدافع حرم محسن فانوسی».